

مانیفست یک فمینیست در پانزده پیشنهاد

نویسنده: چیماماندا انگوزی آدیشی

مترجم: فاطمه باغستانی

کتاب کوله پستی

شهر کتاب (nbookcity.com)

مقدمه مترجم

چیماماندا انگوزی آدیشی نویسنده زن نیجریه‌ای است. او با رمان پرفروش نیمه یک خورشید زرد شناخته شد. او در بیشتر رمان‌ها و کتاب‌هایش دوران کودکی‌اش در نیجریه و جایگاه نژاد را به تصویر می‌کشد. به گزارش گاردین، این نویسنده موفق با نخستین رمانش جایزه اورنج ۲۰۰۷ را از آن خود کرد و بسیار معروف شد. آدیشی در مصاحبه‌اش می‌گوید: «در شهر دانشگاهی نسوکا در یک خانواده بزرگ و نزدیک به هم و شاد به دنیا آمدم. من اولین دختر بودم؛ پنجمین فرزند از شش فرزند خانواده بودم و بعد از آمدن سه فرزند اول، پدر و مادرم روشنفکترتر و آسان‌گیرتر شده بودند. دوران کودکی‌ام در شادی و راحتی گذشت. خانواده‌ام هنوز هم خیلی به هم نزدیک‌اند. پدرم استاد ریاضی بازنشسته است. مادرم با کار کردن به عنوان نخستین کارمند زن ثبت در دانشگاه، اسمش را در تاریخ ثبت کرد. هیچ‌یک از خواهر و برادرهایم خلاقیت خاصی ندارند. همه‌شان آدم‌های علم‌دوست و معقولی هستند. پدر و مادرم می‌خواستند من دکتر شوم به همین دلیل پزشکی خواندم، اما خیلی ناراحت بودم، باید فرار می‌کردم. پیشرفتم در پزشکی خیلی خوب بود اما اهمیتی به کاری که می‌کردم نمی‌دادم. در کلاس آناتومی شعر می‌نوشتم.»

این بانوی خوش‌قریحه با عنوان نویسنده‌ای نترس معروف است و در تمام آثارش هر گونه تبعیض نژادی، به‌ویژه تبعیض جنسیتی را به چالش می‌کشد.

مقدمه نویسنده

وقتی چند سال پیش یکی از دوستان دوران کودکی‌ام که حالا بانویی زیبا و قوی شده بود از من پرسید که چطور باید دختر کوچولوش را یک فمینیست بار بیاورد، اولین چیزی که به ذهنم رسید، این بود که خودم هم نمی‌دانم.

به‌نظرم سؤال سختی بود.

اما من سخنرانی‌های زیادی در مورد فمینیسم انجام داده بودم و شاید همین موجب شده بود که او چنین سؤال سختی را از من به‌اصطلاح کارشناس بپرسد. علاوه‌براین، سال‌های سال تجربه کمک در بزرگ کردن بچه‌های دوستان و فامیل داشتم؛ حتی مدتی به‌عنوان پرستار کودک کار کرده و خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌هایم را هم خودم بزرگ کرده بودم. دیده‌ها و شنیده‌های زیادی داشتم و بیش از هر چیز در این مورد اندیشیده بودم.

در پاسخ به پیشنهاد دوستم، تصمیم گرفتم برایش نامه‌ای بنویسم و امیدوار بودم این نامه صادقانه و عملی باشد و بتواند به‌عنوان نقشه راهی برای تفکر فمینیستی کارآمد از آب دربیاید. این کتاب نسخه‌ای از همان نامه است که البته برخی جزئیات آن را تغییر داده‌ام.

اکنون که خود، مادر دختر بچه‌ای دوست‌داشتنی هستم، می‌دانم که تا وقتی خودت وسط گود نباشی، دادن توصیه‌هایی برای بزرگ کردن دختر بچه‌ها ساده‌ترین کار است.

هنوز فکر می‌کنم از لحاظ اخلاقی ضروری است که گفت‌وگوهایی صادقانه دربارهٔ پرورش متفاوت کودکان داشته باشیم و ساعت‌ها بحث کنیم که چطور می‌توان دنیایی عادلانه‌تر برای زنان و مردان خلق کرد.

دوستم در جواب نامهٔ من نوشت که به توصیه‌هایم عمل می‌کند، و وقتی خودم یک بار دیگر از دید یک مادر نامه‌ام را خواندم، مصمم شدم تمام توصیه‌های آن را به کار گیرم.

(nbookcity.com)

آیجیوله^۱ عزیزم

چه نام زیبا و باشکوهی برای دختری انتخاب کرده‌ای: «چیزالوم آدانورا^۲»! دختر بسیار زیبایی است. فقط یک هفته دارد، اما در این سن کم هم نسبت به دنیای پیرامونش کنجکاو است. چه کار عظیمی انجام داده‌ای! انسانی را به این دنیا دعوت کرده‌ای. تبریک، کمترین کاری است که می‌توان انجام داد.

یادداشت تو مرا به گریه واداشت؛ می‌دانی که خیلی وقت‌ها احساساتی می‌شوم. بدان که خودم را جای تو گذاشتم و بسیار جدی به این فکر کردم که چطور می‌توانی دختری را زنی فمینیست باریاوری، و زمانی منظورت را درک کردم که دانستم خیلی وقت‌ها برای شرایط مختلف پاسخی فمینیستی ندارم. فمینیسم برای من همیشه بسته به شرایط تعریف شده است. اصل یا قانون از پیش تعیین شده‌ای برای آن ندارم و نزدیک‌ترین روشی که برای آن در ذهنم دارم به کارگیری دو ابزار فمینیستی است که آن‌ها را به عنوان نقطه شروع برایت بازگو می‌کنم.

اولین ابزار، اساس فکری توست. همان باور محکم و تغییرناپذیری که همه تصمیم‌های خود را با آن آغاز می‌کنی. اساس فکری تو چیست؟ یک اساس فکری فمینیستی می‌گوید: «من مهم هستم. من نیز به اندازه مردان ارزشمندم و این ارزشمندی تابع زمان و مکان و اگر و اما نیست. من نیز به همان اندازه مهم هستم.»

ابزار دوم یک سؤال است: «آیا می‌توانی گزینه را برعکس کنی و همان نتیجه را بگیری؟» برای مثال: بسیاری از مردم بر این باورند که

پاسخ فمینیستی یک زن به ناباروری شوهرش باید این باشد که او را ترک کند، درحالی که من فکر می‌کنم ماندن نیز انتخابی فمینیستی است، ولی به موقعیت بستگی دارد. اگر همسران با زن دیگری بخوابد و شما او را ببخشید، آیا او نیز در شرایط یکسان شما را می‌بخشد؟ اگر پاسخ مثبت است، پس گزینه بخشیدن او می‌تواند انتخابی فمینیستی باشد، چراکه نابرابری حقوق زن و مرد در آن نقشی ندارد. متأسفانه واقعیت بیشتر ازدواج‌ها این است که پاسخ این سؤال اغلب منفی است و دلیل آن نیز، نابرابری جنسیتی است. این ایده مسخره که مردان، مرد هستند به این معناست که استانداردهای جامعه برای مردان آسان‌تر است.

توصیه‌هایی برای بزرگ کردن دخترت دارم، اما به یاد داشته باش که ممکن است تمام کارهایی که گفته‌ام را انجام دهی و باز هم به نتیجه دلخواهت نرسی؛ زیرا گاه زندگی باب میل خودش پیش می‌رود. آنچه اهمیت دارد این است که تو تلاشت را بکنی و همیشه و پیش از هر چیز به غرایز و استعدادهایت ایمان داشته باشی؛ زیرا عشق تو به فرزندت، هدایتگر مسیرت خواهد شد.

و اما پیشنهادهای من:

اولین پیشنهاد

«انسانی کامل باش.» مادری کردن، موهبتی باشکوه است، اما خودت را فقط با مادری تعریف نکن. کامل باش، و مطمئن باش که کودکت نیز از این موضوع سود خواهد برد. یک باریکی از روزنامه‌نگاران پیش‌کسوت آمریکایی، به نام مارلین سَندرز^۲ به‌عنوان اولین زن گزارشگر جنگ ویتنام و کسی که فرزند پسری داشت، به گزارشگر جوان‌تری چنین توصیه کرد: «هرگز برای کار کردن از کسی عذرخواهی نکن. تو آنچه انجام می‌دهی دوست داری و دوست داشتنِ آنچه انجام می‌دهی، بزرگ‌ترین هدیه برای فرزندت است.»

این عبارت به‌نظم بسیار خردمندانه و تکان‌دهنده آمد. تو حتی مجبور نیستی عاشق شغلت باشی، فقط می‌توانی عاشق چیزهایی باشی که شغلت به تو هدیه می‌دهد؛ چیزهایی مثل اعتماد به خویشتن و عزت‌نفس که حاصل کار کردن و پول درآوردن است.

راستش این جمله خواهرشوهرت که به تو می‌گوید بهتر است مادری سنتی باشی و در خانه بنشینی و بچه‌داری کنی، چون شوهرت دوست ندارد زنش پایه‌پای خودش کار کند، خیلی هم مرا شگفت‌زده نکرد.

بگذار راحت بگویم که مردم برای توجیه کارها و عقاید خودشان آگاهانه کلمه سنت را به بازی می‌گیرند تا به خواسته‌هایشان برسند. به خواهرشوهرت بگو که اتفاقاً سنت قدیم قوم ایگبو^۳ این است که در آن مرد و زن با هم کار کنند و سال‌ها قبل از اینکه نیجریه مستعمره انگلستان شود، مادران این قوم نه‌تنها کشاورزی می‌کردند، بلکه در برخی از بخش‌های سرزمین ایگبو تجارت و بازرگانی را منحصراً زن‌ها انجام می‌دادند. اگر خواهرشوهرت با کتاب و کتاب‌خوانی بیگانه نباشد، قطعاً این موضوع را به‌خوبی

می‌داند. جالب‌تر آن است که احتمالاً خواهرشوهرت می‌خواسته با این جملات انتقادآمیز لطفش را به تو نشان بدهد. می‌دانم که ناراحت شده‌ای و البته به تو حق می‌دهم، اما بهترین کار این است که او را نادیده بگیری. نسبت به کاری که انجام می‌دهی، هر کسی عقیده و نظری دارد، اما آنچه اهمیت دارد کاری است که تو دوست داری برای خودت انجام دهی و یادت باشد قرار نیست همان کاری را انجام دهی که خوشایند دیگران است. لطف کن و این عقیده را که مادری کردن با کارکردن منافات دارد، ببوس و دور بینداز.

وقتی ما کودک بودیم، مادرانمان تمام وقت کار می‌کردند و ما هم بچه‌های خوبی از آب درآمدیم؛ دست کم تو که این طور بودی؛ در مورد من هنوز باید بررسی کرد و نمی‌شود نظر قطعی داد!

در هفته‌های اول مادر شدن با خودت مهربان باش. از دیگران کمک بگیر. انتظار داشته باش که دیگران کمک تو باشند. ما چیزی به نام آبرزن نداریم. والدگری تمرین می‌خواهد و البته عشق.

برای خودت فضایی برای اشتباه کردن و شکست خوردن قائل شو. زنی که تازه مادر شده است، لزوماً همه چیز را در مورد گریه بچه نمی‌داند و قرار نیست به راحتی او را آرام کند. تصور نکن که باید همه چیز را بدانی. کتاب بخوان، در اینترنت جست و جو کن، از والدینی که تجربه بیشتری دارند، سؤال کن و یا در نهایت آزمون و خطا کن، اما فراتر از همه این‌ها، بیشتر تمرکزت را بر کامل بودن خویش بگذار. برای خودت وقت بگذار و به نیازهای خودت نیز پاسخ بده.

لطفاً به این فکر نکن که باید همه چیز را به بهترین شکل انجام دهی. در فرهنگ ما به زنی که قادر باشد همه کارها را به درستی و کامل انجام دهد، ارج می‌نهند، ولی کسی به اساس فکری این ارج گذاشتن نمی‌اندیشد. من هیچ علاقه‌ای به این بحث ندارم که زنان باید همه چیز را کامل و بی نقص انجام دهند؛ زیرا این مبحثی است که حتی در تمام مذاهب رد و تأکید شده که خانه‌داری و مراقبت از فرزندان صرفاً در حوزه زنان نیست و باید به جای طرح این سؤال که آیا زنی می‌تواند تمام کارها را به خوبی انجام دهد، این پرسش مطرح شود که یک زن به چه شکل می‌تواند از حمایت لازم برای کار در هر دو حوزه خانه و محیط کاری بهره‌مند شود؟

پیشنهاد دوم

«با هم انجام دهید.» یادت هست دبستان که بودیم، یاد گرفتیم که فعل، عمل انجام دادن است؟ خوب بگذار این طور بگویم که پدر نیز مانند مادر، فعل است. شوهرت، چودی^۵، باید هر آنچه را بیولوژی به او اجازه می‌دهد، انجام دهد و هر دو خوب می‌دانیم که بیولوژی مردان هر کاری جز زایمان و شیر دادن را مجاز کرده است. گاهی مادرها آن قدر خود را درگیر انجام دادن همه کارها می‌کنند که خود بی‌آنکه بدانند در کاهش مسئولیت‌های مرد خانه همدست می‌شوند.

شاید فکر کنی که شوهرت آن طور که باید نمی‌تواند دخترت را حمام کند یا شاید نتواند آن طور که باید لباس‌های او را عوض کند. خُب که چه؟ چه اتفاق خیلی بدی خواهد افتاد؟ مطمئن باش اگر دخترت در دستان پدرش باشد، نمی‌میرد. واقعیت این است که پدرش او را دوست دارد. برای دخترت هم خوب است که گاهی پدرش از او نگهداری و مراقبت کند.

پس دست از کمال‌گرایی بردار و حس وظیفه‌شناسی افراطی را کنار بگذار. در مراقبت از کودک هر کدام سهمی مساوی بردارید، البته معنای مساوی به هر دوی شما بستگی دارد و باید خودتان درباره آن به توافق برسید و به نیازهای یکدیگر توجه برابر نشان دهید. قرار نیست وقتی می‌گوییم مساوی، همه چیز را پنجاه - پنجاه تقسیم کنید، یا هر روز به کارهای یکدیگر امتیاز دهید تا بفهمید چه کسی کم کاری داشته است، نه این مساوات را خودت متوجه خواهی شد، زیرا وقتی این کارها را به اشتراک می‌گذارید، خشم، خستگی و تنش در تو کم می‌شود و دلیلش این است که برابری حقیقی جایی برای خشم نمی‌گذارد، و لطفاً واژه کمک را از جملاتی

که در مورد شوهرت می‌گویی، حذف کن. وقتی چودی از دخترتان مراقبت می‌کند، به تو کمک نمی‌کند، بلکه کاری را انجام می‌دهد که باید انجام دهد. وقتی ما زن‌ها می‌گوییم که پدرها کمک می‌کنند، ناخواسته این پیام را منتقل می‌کنیم که مراقبت از کودک در قلمرو زنان است که برخی از پدرها با شجاعت وارد آن می‌شوند؛ اما این طور نیست. تصور کن چند آدم شادتر، باثبات‌تر و تأثیرگذارتر روی کره زمین وجود داشت فقط و فقط اگر پدرانشان در کودکی آن‌ها حضوری فعال داشتند؟ و هرگز نگو که شوهرم، از دخترم پرستاری می‌کند. پرستاران کودک افرادی هستند که به واسطه شغلشان این کار را انجام می‌دهند، پس کودک، اولویت یا مسئولیت مهم آن‌ها نیست.

تو و شوهرت، هر دو با هم انتخاب کرده‌اید که کودکی را به این دنیا دعوت کنید، پس مسئولیت این کودک به طور مساوی متوجه هر دوی شماست و هیچ‌یک قرار نیست به خاطر این مسئولیت‌پذیری تشویق یا تحسین شود. اگر تو، خواه از روی انتخاب، خواه از روی جبر مادری مجرد بودی، همه چیز تغییر می‌کرد، زیرا دیگر گزینه‌ای به نام «با هم» وجود نداشت؛ اما قرار نیست تا زمانی که واقعاً مجرد نیستی، نقش‌های یک مادر مجرد را بپذیری.

دوستم، نوابو^۶ یک بار به من گفت که وقتی کودکانش خیلی کوچک بودند، همسرش آن‌ها را ترک کرد. از آن روز او آقای مامان شد، یعنی هر روز هم نقش پدر و هم نقش مادر را برای بچه‌هایش ایفا می‌کرد، ولی تا قبل از آن فقط و فقط نقش پدر، و نه آقای مامان را داشت.

پیشنهاد سوم

«به دخترت پیاموز که چیزهایی به نام نقش‌های جنسیتی، مزخرفاتی بیش نیستند.» هرگز به او نگو که باید این کار را انجام بدهد یا آن کار را انجام ندهد، چون او دختر است. عبارت «چون تو دختر هستی»، هرگز دلیلی برای هیچ چیزی نیست؛ هیچ چیزی!

به یاد دارم وقتی کودک بودم به من می‌گفتند: «موقع جارو کردن، کامل خم شو تا مثل یک خانم خانه جارو بزنی.» به عبارتی یعنی جارو زدن کار خانم‌هاست. شاید بهتر بود به جایش می‌گفتند: «خم شو و درست و حسابی جارو کن تا خانه بهتر تمیز شود»، و ای کاش همین حرف را به برادرانم نیز می‌زدند.

به‌تازگی مباحثی در مورد زنان و آشپزی در رسانه‌های اجتماعی نیجریه خواندم. این مباحث در این مورد بودند که دختر جوانی که قصد ازدواج دارد، باید چطور برای شوهرش غذا درست کند. به‌نظرم مضحک است، درست مثل طنزی که در تمام چیزهای تلخ وجود دارد. خنده‌دار است که در این روزگار هنوز دست‌پخت خوب و آشپزی کردن را تستی برای ازدواج خانم‌ها می‌دانیم.

دانش آشپزی از قبل در رحم خانم‌ها کار گذاشته نشده است؛ آشپزی یاد گرفته می‌شود. آشپزی نیز مانند بیشتر کارهای خانه‌داری مهارتی برای زندگی بهتر است که هم مردان و هم زنان بهتر است آن را بیاموزند، البته هم مردان و هم زنان می‌توانند از یادگیری این مهارت طفره برونند.

مسئله مهم دیگر این است که باید ایده ازدواج به عنوان موهبت زندگی زنان را به طور کل زیر سؤال ببریم، چون اساس تمام مباحث این چنینی همین ایده است. اگر زنان را شرطی نکنیم که به ازدواج به عنوان یک موهبت بزرگ نگاه کنند، مباحثی که آشپزی و بسیاری از مهارت‌ها را شرط لازم برای این موهبت بزرگ می‌داند، به چالش کشیده‌ایم.

برایم جالب است که می‌بینم چطور دنیا به سرعت نقش‌های جنسیتی را تعریف و تبیین کرد. دیروز به فروشگاه کودکان رفته بودم تا برای دخترت، چیزالوم، لباسی تهیه کنم. در بخش مخصوص دختران لباس‌های بی‌رنگ و روی صورتی‌رنگ چیده شده بود، اما در بخش مخصوص پسران می‌توانستی لباس‌هایی با سایه‌های آبی براق ببینی. از آنجایی که حس می‌کردم رنگ آبی به پوست تیره دخترت می‌آید و عکس‌های او را زیباتر می‌کند، یکی از آن‌ها را خریدم. وقتی به پیشخوان رفتم تا حساب کنم، صندوق‌دار با لبخند گفت: «چه لباس زیبایی! برای پسر کوچولویتان تهیه کرده‌اید؟» به او گفتم: «نوزاد ما دختر است.» او با چشمانی گشاد به من نگاه کرد و گفت: «آبی برای دختر؟!»

نمی‌توانستم جلوی خنده‌ام را بگیرم. نمی‌دانم این کدام بازار یا بیهوشی بوده که این تقسیم‌بندی صورتی - آبی را ابداع کرده است. البته یک بخش دیگر هم در این فروشگاه معروف دیده می‌شد و آن بخش «بدون جنسیت» بود که لباس‌هایی به رنگ مرده خاکستری و طوسی داشت. به نظر من «بدون جنسیت»، عبارتی احمقانه است، زیرا اساس فکری آن این است که آبی مخصوص پسرها و صورتی مخصوص دخترهاست. چرا لباس‌ها را بر اساس سن تقسیم‌بندی نکنیم و در هر قسمت تمام رنگ‌ها را نگذاریم؟

مگر بدن نوزادان پسر و دختر چقدر با هم متفاوت است؟

بعد به بخش اسباب بازی کودکان رفتم که آن هم بر اساس جنسیت چیده شده بود. اسباب بازی های پسرها پر از انرژی بودند و بازی با آن ها مستلزم فعالیت بود. در بین آن ها چشمم به قطار، ماشین و هواپیما خورد، ولی اسباب بازی های دخترانه منفعلانه بودند و انواعی از عروسک بین آن ها دیده می شد. متعجب شدم. هنوز نمی توانم بفهمم که جوامع ابتدایی چگونه ایده کدام اسباب بازی برای کدام جنسیت را ابداع کردند! دلم می خواست اسباب بازی ها به جای آنکه به واسطه جنسیت طبقه بندی شوند، از روی نوع و کارایی دسته بندی می شدند.

تابه حال برای تعریف کرده ام که یک بار با یک مادر و دختر هفت ساله نیجری در یکی از فروشگاه های آمریکایی قدم می زدیم؟ دختر بچه یک هلی کوپتر اسباب بازی دید، یکی از همان هایی که با کنترل از راه دور پرواز می کنند. دختر بچه حسایی جذب این اسباب بازی شده بود و ملتسمانه از مادرش خواهش کرد تا آن را برایش بخرد، اما مادر گفت: «نه، تو عروسک هایت را داری.» دختر در جواب گفت: «مامان، یعنی من فقط باید با عروسک هایم بازی کنم؟»

هرگز این ماجرا را فراموش نمی کنم، البته به مادرش حق می دادم. او به خوبی با ایده نقش های جنسیتی کنار آمده بود. او پذیرفته بود که دخترها با عروسک و پسرها با هلی کوپتر بازی می کنند. اکنون مشتاقانه از خود می پرسم که اگر مادر این دختر بچه این تصور را داشت که شاید دخترش در آینده مهندسی تأثیرگذار شود، آیا به او شانس بازی و اکتشاف هلی کوپتر را می داد؟

اگر ما با زنجیر محکم نقش‌های جنسیتی، کودکان و نوجوانان را به اسارت نکشیم، به آن‌ها فضایی کافی داده‌ایم تا به تمام پتانسیل‌های فردی خودشان دست یابند. لطفاً دخترت را قبل از هر چیز، یک انسان بدان. او را دختری با ویژگی‌های معین در نظر بگیر. ضعف‌ها و قوت‌های او را به‌عنوان یک انسان ببین. او را بر مقیاس بهترین نسخه خودش ارزیابی کن.

روزی بانوی نیجری جوانی به من گفت که سال‌های متمادی مانند یک پسر رفتار کرده است. او فوتبال دوست داشته و از پیراهن و دامن بدش می‌آمده است تا اینکه مادرش او را مجبور کرده است به علایق پسرانه‌اش پشت کند. او در حال حاضر خوشحال بود که مادرش کمک کرده است تا مانند یک دختر رفتار کند. این داستان مرا غمگین کرد. به فکر فرورفتم که کدام بخش‌های وجودی او باید خفه می‌شده‌اند و روح او چه چیزهایی را از دست داده است؟ از دیدگاه من تمایل او به کارهای پسرانه نشان از این داشته که خودش بوده است.

و آشنایی دیگر: یک آمریکایی که در شمال غربی اقیانوس آرام زندگی می‌کرد، یک بار به من گفت که وقتی پسر یک‌ساله‌اش را برای بازی با گروهی از بچه‌ها می‌برده است، متوجه شده است که مادرانی که فرزندان دختر داشتند، کودکان خود را محدود و مدام به آن‌ها توصیه می‌کردند که شیطنت نکنند، دست به چیزی نزنند و رفتاری خانمانه داشته باشند، ولی پسر بچه‌ها ترغیب می‌شدند که دست به اکتشاف و کنجکاوی بزنند و هرگز کسی به آن‌ها گوشزد نمی‌کرده است که رفتاری مناسب داشته باشند. او نظر جالبی داشت و می‌گفت که والدین، ناخودآگاه از همان اوایل کودکی به دخترانشان یاد می‌دهند که چگونه محدود شوند، به آن‌ها فضای

کمتری داده می‌شود و باید‌ها و نبایدهایشان نیز بیشتر است، اما پسرها فضای بیشتر و محدودیت‌های کمتری دارند.

نقش‌های جنسیتی اغلب در ما شرطی شده‌اند، طوری که حتی وقتی برخلاف آرزوهای حقیقی، نیازها و خوشحالی ما باشند، تغییر آن‌ها برایمان سخت خواهد بود. فراموش کردن آن‌ها کاری بس دشوار است؛ پس مهم است که مطمئن شوی دخترت از همان ابتدا به جای پذیرفتن نقش‌های جنسیتی، عزت نفس را بیاموزد.

به او بگو مهم است که بتواند کاری را فقط برای خوشایند خودش انجام دهد و از آن دفاع کند. به او بیاموز که وقتی چیزی را شکست، آن را تعمیر کند. ما خیلی سریع به این تصور می‌رسیم که دخترها نمی‌توانند چیزهای زیادی انجام دهند. به او اجازه بده سعی خودش را بکند. شاید به‌طور کامل موفق نشود، اما دست‌کم تلاشش را کرده است. برای او اسباب‌بازی‌های مختلف بخر؛ از جورچین گرفته تا ماشین و قطار و هواپیما، البته اگر خودت دوست داشتی، عروسک هم بخر.

پیشنهاد چهارم

«از خطر آنچه فمینیسم مشروط نامیده می‌شود، آگاه باش.» منظور از فمینیسم مشروط، برابری حقوق زن و مرد تحت شرایطی خاص است. لطفاً این ایده را به‌طور کامل رد کن، زیرا کم‌عمق، سطحی و محکوم به شکست است. فمینیست بودن مثل باردار بودن است. تو یا باردار هستی یا نیستی. یا به برابری حقوق زن و مرد ایمان داری یا نداری.

فمینیسم مشروط از استعاره‌هایی این‌چنینی بهره می‌گیرد که «مرد سر است و زن گردن.» یا «مرد راننده است، اما زن در صندلی جلو می‌نشیند.» بدترین قسمت این مفهوم آن است که مردان را به‌طور غریزی جنس برتر معرفی می‌کند، اما تأکید می‌کند که مردها باید با زنان خوش‌رفتار باشند. هرگز! هرگز! حال خوب یک زن به اساس و پایه‌ای محکم‌تر از خیرخواهی نیاز دارد.

فمینیسم مشروط از زبان اجازه گرفتن استفاده می‌کند. همان‌طور که می‌دانید ترزا می^۷، نخست‌وزیر انگلستان است و یک روزنامه مترقی انگلیسی، شوهر او را به این شیوه توصیف می‌کند: «فیلیپ می^۸ در سیاست به‌عنوان مردی شناخته شده است که در صندلی عقب نشسته و به همسرش ترزا اجازه داده است تا بدرخشد.» اجازه داده؟! چه عبارت خنده‌داری!

حالا بیایید این جمله را برعکس کنیم. «ترزا می به شوهرش اجازه داده است که بدرخشد.» به‌نظرتان مفهومی دارد؟ اگر فیلیپ می نخست‌وزیر بود، شاید به جای این جمله می‌شنیدیم که همسر فیلیپ او را در پشت‌صحنه حمایت می‌کند یا پشت اوست، یا کنار او ایستاده است و از او حمایت می‌کند، اما هرگز نمی‌شنیدیم که ترزا به شوهرش اجازه داده است که بدرخشد.

اجازه دادن، واژه‌ای مشکل‌ساز است. اجازه با قدرت سروکار دارد. اغلب اوقات اعضای انجمن فمینیسم مشروط نیجریه می‌گویند: «زنان را به حال خود رها کنید و بگذارید تا جایی که شوهرانشان اجازه می‌دهند، بلندپروازی کنند.»

شوهر، همراه است. زن نیز دخترمدرسه‌ای نیست. تا وقتی اجازه گرفتن و اجازه دادن یک‌سویه استفاده می‌شود، که اغلب نیز به همین گونه است، زندگی مشترک برابر را تداعی نخواهد کرد.

دیگر مثال فاحش از فمینیسم مشروط گفته‌مردانی است که می‌گویند: «همسر من مجبور نیست کارهای خانه را انجام دهد، وقتی همسر سفر است من این کارها را انجام می‌دهم.»

یادت هست چند سال پیش مطلب عجیبی در مورد من خواندیم و حسایی خندیدیم؟ نویسندگان مرا متهم کرده بود که عصبانی هستم. انگار عصبانیت حسی است که باید از آن شرمند بود. البته که من عصبانی هستم. من از تبعیض عصبانی هستم. من از جنسیت‌گرایی عصبانی هستم، اما این روزها به این نتیجه رسیده‌ام که آنچه مرا بیشتر می‌آزارد و عصبانی می‌کند، جنسیت‌گرایی است تا تبعیض؛ زیرا حس می‌کنم من تنها کسی هستم که نسبت به جنسیت‌گرایی، خشم دارد. من در میان افراد زیادی زندگی می‌کنم که به راحتی تبعیض نژادی را بیان می‌کنند، ولی در مورد نابرابری جنسیتی حرفی به میان نمی‌آورند.

شاید باورتان نشود که بارها و بارها زنان و مردان به من گفته‌اند که انتظار دارند پرونده‌ای برای تبعیض جنسیتی باز کنم و وجود آن

را به اثبات برسانم، اما چنین انتظاری را هرگز برای تبعیض نژادی نداشته‌اند (ظاهراً در دنیای بزرگ‌تر و نه در دایره کوچک من، آدم‌های زیادی هنوز برای اثبات تبعیض نژادی اندر خم یک کوچه‌اند.) شاید باور نکنی که هرازگاهی افرادی که به آن‌ها توجه دارم و از آن‌ها حمایت می‌کنم، تبعیض‌های جنسیتی را کتمان می‌کنند یا آن را کم‌رنگ جلوه می‌دهند.

درست مثل دوستان اینکنا^۹ که همیشه هر چیزی را که به واسطه تنفر از زن ایجاد شده است، به سرعت رد می‌کند و هرگز تمایلی به شنیدن یا شرکت در مباحث مربوط به برتری زنان نشان نمی‌دهد. یادم هست یک بار گفت: «با اینکه باور عموم این است که پدرم در خانه ما همه‌کاره است، این مادرم است که در پشت‌صحنه همه‌چیز را مدیریت می‌کند.» او فکر می‌کرد با این جمله، جنسیت‌گرایی را رد می‌کند، در صورتی که برعکس، این جمله پر از تبعیض جنسیتی است. سؤال این است: «چرا پشت‌صحنه؟» اگر زنی قدرت دارد، پس چرا باید آن را پنهان کند و پشت‌صحنه بایستد؟

اما حقیقتی تلخ وجود دارد: دنیای ما پر از مردان و زنانی است که زنان قدرتمند را دوست ندارند. انگار همگی شرطی شده‌ایم که قدرت را با مردانگی پیوند دهیم، به طوری که زن قدرتمند را یک پدیده غیرطبیعی بدانیم و وقتی می‌شنویم که زنی قدرتمند است، او را بازجویی می‌کنیم. می‌پرسیم: «آیا او متواضع است؟ آیا لبخند می‌زند؟ گستاخ نیست؟ به خانه و زندگی‌اش نیز می‌رسد؟» این سؤال‌ها را هرگز در مورد مردهای قدرتمند نمی‌پرسیم و این نشان می‌دهد که این همه شگفتی و ناراحتی ربطی به قدرت داشتن آن زن ندارد، بلکه به زن بودن او وابسته است. همواره زنان قدرتمند را افراطی‌تر از مردان قدرتمند قضاوت می‌کنیم و این حاصل همان

فمینیسم گرایی مشروط است.

شهر کتاب (nbookcity.com)

پیشنهاد پنجم

«به دخترت خواندن بیاموز.» به او یاد بده که عاشق کتاب باشد. بهترین روش برای کتابخوان شدن او این است که تو را در آن حال ببیند. وقتی تو مشغول خواندن باشی، درک می‌کند که خواندن ارزشمند است، حتی اگر او به مدرسه نرود و فقط کتاب بخواند، قول می‌دهم داناتر از کودکی شود که تحت محدودیت‌های آموزش و پرورش، درس و کتاب می‌خواند. کتاب‌ها به او کمک می‌کنند تا دنیا را بهتر بشناسد و آن را به چالش بکشد، به او کمک می‌کنند تا خودش را بهتر بیان کند و راحت‌تر بتواند رسالت آینده خویش را انتخاب کند. فرقی نمی‌کند که بخواهد سرآشپز، دانشمند یا خواننده شود. او می‌تواند از مهارت‌هایی که کتاب‌ها به او می‌دهند، بهره گیرد. منظورم کتاب‌های درسی نیست، بلکه کتاب‌های تاریخ، رمان و خودزندگی‌نامه‌هاست. اگر لازم شد به او باج بده، رشوه بده، پاداش بده تا کتاب بخواند. او را تشویق کن تا کتاب بخواند. هرگز بانویی نیجری به نام آنجلا^۱ را فراموش نمی‌کنم. او مادری مجرد بود که فرزندش را در آمریکا بزرگ می‌کرد. کودکش تمایلی به کتابخواندن نداشت و مادر تصمیم گرفت برای هر صفحه کتاب به او پنج سنت بدهد. ظاهراً برای مادر گران تمام می‌شد، اما سرمایه‌گذاری ارزشمندی بود.

پیشنهاد ششم

«به او یاد بده که زبان و کلام را به چالش بکشد.» کلام هر انسانی مخزن تعصب‌ها، باورها و پیش‌فرض‌های اوست. برای آموختن چنین مهمی ابتدا خودت باید زبانت را به چالش بکشی. یکی از دوستانم می‌گوید که او هرگز دخترش را پرنسس صدا نمی‌زند. وقتی دیگران، دختر بچه‌ای را پرنسس صدا می‌زنند، نیت بدی ندارند اما «پرنسس» پر از پیش‌فرض است. پرنسس تداعی‌کننده ظرافت و شکنندگی دخترانه است و دختری را القا می‌کند که دیگران باید به او خدمت کنند. او ترجیح می‌دهد که دخترش را «ستاره»، یا «فرشته» صدا بزند.

پس چیزهایی را که دوست نداری به دخترت بگویی، برای خودت روشن کن و بدان هر آنچه به دخترت می‌گویی، مهم است. تو با کلمات خود به او یاد می‌دهی که باید به چه چیز ارزش بگذارد. نمی‌دانم لطیفه قوم ایگبو را به یاد داری یا نه! همان که دخترانی را که رفتارهای کودکانه داشتند، به سخره می‌گرفت و از آن‌ها می‌پرسید: «داری چه می‌کنی؟ یادت رفته است که هم‌سن و سال‌هایت الان دارند شوهرداری می‌کنند؟» خود من هم این عبارت‌ها را بارها به دختر بچه‌ها می‌گفتم، اما اکنون دست از این کار کشیده‌ام. به این دختران لوس می‌گویم: «وقتش شده است که برای خودت کسب و کاری داشته باشی؛» زیرا بر این باورم که ازدواج بدون تفکر، چیزی نیست که آن را به عنوان یک نقطه قوت به خورد دختران نوجوان و جوان دهیم.

سعی کن هنگام گفت‌وگو با دخترت از کلماتی مانند تنفر از زن یا مردسالاری استفاده نکنی. ما فمینیست‌ها گاهی به‌طور افراطی از

واژه‌های صنف خود استفاده می‌کنیم. هرگز چیزی را با تعصب، ضدزن نخوان و برای دخترت دلیل و چرایی هر چیز را توضیح بده. به او یاد بده که اگر فلان ویژگی را در زنان و نه در مردان مورد انتقاد قرار می‌دهی، با آن ویژگی مشکلی نداری، بلکه با زن بودن طرف مقابل مسئله داری و لطفاً برای هر ویژگی، کلمه‌ای مانند خشم، جاه‌طلبی، سردی، خودسری و سنگدلی را به کار بگیر.

به او یاد بده که سؤال‌هایی از این دست بپرسد: «چه چیزهایی هست که زن‌ها به‌خاطر زن بودنشان نمی‌توانند انجام دهند؟ آیا این چیزها اعتبار فرهنگی دارند؟ اگر این‌طور است پس چرا مردها اجازه دارند هر کاری خواستند، انجام دهند؟»

به‌نظرم استفاده از مثال‌های روزمره در این یادگیری نقش مهمی دارد. احتمالاً این پیام بازرگانی تلویزیونی را یادت هست: مرد آشپزی می‌کند و زن برایش کف می‌زند. پیشرفت حقیقی این است که زن دست نزند، بلکه فقط غذا را بچشد و نظرش را بگوید، اما تبعیض جنسیتی این پیام بازرگانی این است که زن مرد را تشویق می‌کند، زیرا او کار آشپزی را که ذاتاً کاری زنانه است، عهده‌دار شده است.

حتماً مکانیکی را به یاد داری که در شهر لاگوس کار می‌کرد و در روزنامه‌ها او را «خانم مکانیک» می‌خواندند. به دخترت بیاموز که زن‌ها نیز می‌توانند مانند مردان، مکانیک باشند و مکانیکِ خانم معنای خاصی ندارد.

به جای آنکه فقط برایش تعریف کنی، مثال‌های زنده بیاور تا بفهمد که زن‌گریزی و تنفر از زن ممکن است محسوس یا نامحسوس

انجام شود و هیچ کدام آن‌ها پذیرفتنی نیست.

مردانی هستند که فقط زمانی با زن‌ها همدلی می‌کنند که آن‌ها را جای خواهر، مادر یا دختر خود می‌گذارند و هرگز نمی‌توانند زنان را به‌عنوان انسان‌هایی با حقوق مساوی در نظر گیرند. به دخترت یاد بده که آن‌ها را به چالش بکشد. آنان همان مردانی هستند که وقتی در مورد تجاوز صحبت می‌شود، می‌گویند: «اگر خواهر، همسر یا دختر خودش بود،...» اما اگر مردی قربانی رویدادی باشد دیگر نیازی نمی‌بینند او را برادر یا پسر خود فرض کنند تا با او همدل شوند.

به او یاد بده که مفهوم زن به‌عنوان جنس خاص را نیز زیر سؤال ببرد. یک بار از یک سیاستمدار آمریکایی شنیدم که در سخنرانی‌هایش از زنان حمایت می‌کرد و می‌گفت: «زنان باید قهرمان شوند.» این جمله احساس همگان را برانگیخته بود. به دخترت بگو که زنان نیازی به قهرمان شدن ندارند، بلکه باید به‌عنوان یک انسان دارای حقوق مساوی، پذیرفته شوند. این دست جملات، ته‌مایه‌ای از دلسوزی برای زنان دارند. این جملات از نظر من بیشتر از آنکه به حقوق زنان اشاره کنند، به گونه‌ای بر جوانمردی مردی که جمله را گفته است، اشاره دارند و اساس فکری این جوانمردی این است که زنان ضعیف هستند و باید از آن‌ها حمایت کرد.

پیشنهاد هفتم

«هر ازدواجی را یک دستاورد نخوان.» به روش‌های مختلف برای او توضیح بده که قرار نیست هر لحظه اشتیاقِ آن را در سر پیروراند. ازدواج می‌تواند شاد یا ناشاد باشد و هرگز یک رسالت شمرده نمی‌شود.

ما دختران خود را شرطی می‌کنیم تا آرزوی ازدواج را از کودکی در سر پیروراند و تمام نابرابری‌ها و عدم‌توازن‌ها از همین جا شروع می‌شود. دختران به‌عنوان زنانی بزرگ می‌شوند که ذهن آن‌ها از پیش درگیر ازدواج شده است. پسران به‌عنوان مردانی بزرگ می‌شوند که اندیشه ازدواج را در سر ندارند. همان زنان با همین مردان ازدواج می‌کنند. رابطه از همان روز اول نامتوازن است، زیرا یکی از آن‌ها بیش از دیگری به این پیوند جدید اهمیت می‌دهد. حال آیا جای تعجب دارد که در بیشتر ازدواج‌ها زنان بیش از مردان ایثار می‌کنند؟ زنان آن قدر از خود می‌گذرند که خودشان را فراموش می‌کنند و دلیل این فراموشی آن است که همواره در جاده‌ای یک‌سویه می‌دوند و این پیوند نابرابر را به هر قیمتی حفظ می‌کنند. یکی از پیامدهای این عدم‌توازن، پدیده بسیار آشنا و نخ‌نمای دعوای دو زن بر سر یک مرد و سکوت همان مرد است.

وقتی هیلاری کلینتون^{۱۱} برای ریاست‌جمهوری آمریکا مبارزه می‌کرد، اولین نمایه حساب توئیتر او کلمه «همسر» بود، اما اولین نمایه حساب توئیتر بیل کلینتون^{۱۲}، «بنیان‌گذار» است. به همین دلیل مهری خاص به اندک‌مردانی دارم که شوهربودن را اولین نمایه خود می‌دانند. می‌دانید با اینکه مرد خودش را شوهر معرفی نمی‌کند، زن خودش را همسر معرفی می‌کند و هیچ‌کس نیز متعجب

نمی‌شود. دلیلش این است که این چیزها در دنیای امروز ما بسیار رایج شده‌اند. دنیای ما نقش همسری و مادری یک زن را بیش از هر چیز دیگر ارج می‌نهد.

هیلاری پس از ازدواج با بیل کلینتون در سال ۱۹۷۵، نام خود، یعنی «هیلاری رودمن» را نگه داشت، پس از مدتی به‌ناگاه نام کلینتون را به پایان فامیل خود افزود و هیلاری رودمن کلینتون خوانده شد، اما به دلیل فشارهای سیاسی مجبور شد نام رودمن را بیندازد و خود را هیلاری کلینتون معرفی کند، زیرا می‌ترسید مبدا شوهرش رأی‌دهندگانی را که به‌خاطر این موضوع اعتراض کرده بودند، از دست دهد.

وقتی مطالب بالا را در روزنامه‌ها خواندم، به این موضوع اندیشیدم که چطور رأی‌دهندگان آمریکایی توقعاتی قهقرایی از زن خانواده دارند. همین‌طور به یاد تجربه خودم در مورد اسمم افتادم.

یادت هست چطور یکی از روزنامه‌نگاران تصمیم گرفت یک‌جانبه نامی جدید برایم برگزیند؟ او به محض اینکه فهمید ازدواج کرده‌ام، نام شوهرم را به‌عنوان نام فامیل من انتخاب کرد و من از او خواستم که دست از این کار بردارد، زیرا خودم اسم دارم. هرگز دشمنی و خصومت دیگر زنان را در واکنش به این کارم فراموش نمی‌کنم. برایم خنده‌دار بود که این همه عداوت از جانب زنان است و نه مردان. اکثر همین زنان اصرار داشتند مرا با نام شوهرم صدا کنند تا اعتراضم را خفه کنند.

به این موضوع فکر کردم و با خود به این نتیجه رسیدم که شاید این کار من از نظر خیلی از آن‌ها به منزله به چالش کشیدن آن چیزی است که آن‌ها عرف می‌پندارند؛ حتی برخی از دوستانم از جملاتی این‌چنینی بهره گرفتند: «تو زن موفقی هستی و طبیعی است که بخواهی اسم خودت را داشته باشی.» این جملات بیشتر مرا به تعجب واداشتند: چرا یک زن برای اینکه اسم خودش را داشته باشد، باید موفقیت شغلی داشته باشد؟

حقیقت این است که من از آنجایی که موفق هستم، اصرار به حفظ اسم خودم ندارم، حتی اگر شانس نویسنده شدن و پرترفدار بودن را نیز نداشتم، باز نام خود را حفظ می‌کردم. من نامم را نگه می‌دارم؛ زیرا این اسم من است و من آن را دوست دارم.

بعضی‌ها برای آنکه مرا متقاعد کنند، می‌گویند: «خوب اگر اسم خودت را حفظ کنی، باز هم بر قدرت مردان تأکید ورزیده‌ای، زیرا نام تو از نام پدرت گرفته شده است.» در جواب به این افراد باید بگویم که خواه اسم من از پدرم باشد و خواه از آسمان، نامی است که از ابتدای تولد مرا با آن خوانده‌اند، نامی است که در طول تمام مشکلات سفر زندگی همراه من بوده است، همان نامی است که وقتی روز اول، در صبحی زیبا وارد مهد کودک شدم، مرا با آن صدا زدند و وقتی در مدرسه معلم خواست که با شنیدن اسم و فامیل‌مان، دست خود را بالا ببریم و بگوییم «حاضر»، اولین نام، آدیشی بود.

مهم‌تر از هر چیز این است که هر زنی باید حق نگه داشتن اسمش را داشته باشد، اما واقعیت این است که همیشه فشار اجتماعی روی زنان زیاد است، به طوری که آن‌ها را به مصالحه در این مورد وامی‌دارد. قطعاً زنانی هستند که دوست دارند نام شوهرشان را

داشته باشند، اما زنانی نیز هستند که نام خودشان را دوست دارند، ولی به خاطر فشارهای روحی، ذهنی یا حتی جسمانی مجبور به تن دادن به این امر می‌شوند. تابه حال از خود پرسیده‌اید که چند مرد تمایل دارند پس از ازدواج نامشان را به نام همسر خود تغییر دهند؟

واژه «خانم»^{۱۴} عنوانی است که آن را دوست ندارم، زیرا دست کم در جامعه نیجریه پیش از حد به آن ارزش داده می‌شود. زنان و مردان زیادی را دیده‌ام که با افتخار از عنوان «خانم» تعریف می‌کنند، گویی آن‌هایی که ازدواج نکرده‌اند و خانم نشده‌اند، چیزی کم دارند. خانم متأهل شدن می‌تواند انتخاب باشد، اما وقتی آن را به دلایل فرهنگی با ارزشمندی پیوند می‌زنیم، اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ایم. ارزشی که برای کلمه خانم قائل می‌شویم، به این معناست که ازدواج، وضعیت اجتماعی یک زن، و نه یک مرد را تغییر می‌دهد. شاید به همین دلیل است که بسیاری از زنان گله می‌کنند که چرا مردان متأهل هنوز مانند زمان مجردی رفتار می‌کنند. شاید اگر جامعه ما از مردی بخواهد که پس از ازدواج عنوانش را تغییر دهد و به جای عنوان «آقا»، عنوان دیگری برای خودش برگزیند، رفتار او نیز متعهدانه‌تر شود؟ اما اگر تو به عنوان دختری بیست و هشت ساله و دارای مدرک دکترای یک‌شنبه از دوشیزه «ایجاوله ازه»^{۱۴} به خانم «ایجاوله اودگبونم»^{۱۵} تغییر نام پیدا کنی، نه تنها مستلزم صرف انرژی فیزیکی تغییر مدارک شناسایی و پاسپورت و غیره است، بلکه یک تغییر ذهنی نیز هست، زیرا هویت جدیدی به تو می‌دهد. این هویت جدید از نظر من زمانی بی‌اهمیت می‌شود که مردان نیز همان را تجربه کنند.

کلمهٔ «بانو» را بیشتر دوست دارم، زیرا مانند کلمهٔ «آقا» خنثی است. یک مرد چه ازدواج کرده باشد چه نکرده باشد، آقا می‌ماند. یک زن هم می‌تواند چه ازدواج کرده باشد چه مجرد باشد، بانو بماند؛ پس لطفاً به دخترت یاد بده که در یک جامعهٔ حقیقی، زنان نباید تغییراتی را بر اساس وضعیت تأهل در خود ایجاد کنند. یک راه حل جذاب وجود دارد: هر مرد یا زنی که ازدواج کرد، می‌تواند یک نام فامیل جدید برای خودش برگزیند. آن‌ها می‌توانند با هم توافق کنند که درست یک روز پس از مراسم عروسی، دست یکدیگر را بگیرند و به دفاتر ثبت مراجعه کنند و پاسپورت، گواهی نامه، حساب‌های بانکی یا هر چیز دیگری را تغییر دهند.

پیشنهاد هشتم

«به او یاد بده که دوست داشتنی بودن را فراموش کند.» وظیفه او این نیست که خودش را دوست داشتنی کند، بلکه وظیفه دارد که خودِ خودش باشد؛ خودی که صادق است و نسبت به مساوات همه انسان‌ها حساس است. یادت می‌آید برای گفتن که وقتی دوست مشترک‌مان، چیتوما^{۱۴} به من می‌گفت که مردم حرف‌هایی که می‌زنم یا کارهایی که می‌کنم را دوست ندارند، چقدر ناراحت می‌شدم؟ همیشه از جانب او این فشار غیرمستقیم را حس می‌کردم که باید خودم را تغییر دهم تا مردم را از خود راضی نگه دارم. این موضوع ناراحت‌کننده بود؛ زیرا نیاز داشتم دست‌کم نزدیک‌ترین افراد به من مرا تشویق کنند که خود حقیقی‌ام را نشان دهم.

هرگز هیچ فشاری به دخترت وارد نکن. همیشه به دخترها یاد می‌دهیم که دوست‌داشتنی باشند، خوب باشند و در یک کلام قلبی باشند، ولی به پسرها چنین چیزهایی را نمی‌آموزیم؛ این خطرناک است. بسیاری از متجاوزان جنسی روی همین مسئله تکیه می‌کنند. بسیاری از دختران ما پس از آنکه به آن‌ها تجاوز می‌شود، ساکت می‌مانند، زیرا می‌خواهند خوب و دوست‌داشتنی باقی بمانند. بسیاری از دختران ما سعی می‌کنند با مردانی خوب باشند که به آن‌ها آسیب وارد می‌کنند. بسیاری از دختران ما به احساسات مردانی اهمیت می‌دهند که بدترین صدمه را از آن‌ها خورده‌اند. همه این‌ها پیامدهای فاجعه‌بار دوست‌داشتنی بودن است. ما دنیایی پر از زن‌هایی داریم که قادر نیستند نفس عمیقی بکشند، چون برای مدت طولانی شرطی شده‌اند که قالب‌هایی به خود بگیرند تا دوست‌داشتنی‌تر باشند.

پس به جای اینکه به دخترت یاد بدهی که دوست داشتنی باشد، به او یاد بده که صادق و مهربان باشد. یاد بده که شجاع باشد؛ او را ترغیب کن که افکارش را به زبان بیاورد، حقایق وجودی‌اش را بیرون بریزد و وقتی این‌گونه شد، او را مدح و ستایش کن. وقتی در شرایط سخت، موضعی حقیقی را در پیش گرفت و روی آن پافشاری کرد، او را بیش از هر زمانی تشویق کن. به او بگو که مهربانی مهم است. وقتی با دیگران مهربان است، او را تحسین کن، اما به او یاد بده که هرگز مهربان بودن را باری به هر جهت نگیرد. به او بگو که او نیز شایسته مهربانی دیگران است. به او یاد بده برای تمام عقایدش ایستادگی کند. اگر کودکی بدون اجازه دخترت، اسباب‌بازی او را گرفت، دخترت را ترغیب کن که وسیله‌اش را پس بگیرد. به او یاد بده که رضایت شخصی‌اش از همه چیز مهم‌تر است. به او بگو اگر چیزی ناراحتش کرد، آن را با صدای بلند بگوید، بیان‌ش کند و در صورت لزوم فریادش بزند.

به او نشان بده که نیازی ندارد همه دوستش داشته باشند. به او بگو که اگر کسی او را دوست نداشت، حتماً شخص دیگری پیدا می‌شود که او را دوست داشته باشد. به او بیاموز که یک شیء نیست که دوست داشته یا دوست نداشته شود، بلکه هویتی است که خود می‌تواند دوست داشته باشد یا دوست نداشته باشد. اگر شکایت کرد که چرا فلان خواستگار او را پس زده است، به او یادآوری کن که می‌تواند چنین افرادی را دوست نداشته باشد. می‌دانم که برایش سخت خواهد بود، اما تو نیز خوب می‌دانی که همه ما چنین دورانی را در جوانی پشت سر گذاشته‌ایم و تنها بوده‌ایم، و حتی در این سن و سال هم آرزو می‌کنم که ای کاش آن روزها مادر یا همراهی داشتم که با من همدلی می‌کرد.

پیشنهاد نهم

«حس هویت و حضور را درون دخترت بیدار کن.» این حس بسیار مهم است. آگاهانه این کار را انجام بده. به او اجازه بده تا خودش را در میان همه چیز و همه کس، زنی بالنده و مغرور از قوم ایگبو بداند. به او یاد بده که گزینشی عمل کند و آن بخش‌های زیبا و دوست‌داشتنی فرهنگ ایگبو را با تمام وجود در آغوش بگیرد و آن بخش‌هایی که دوست ندارد را محکم و قوی رد کند. باید به او بیاموزی که فرهنگ ایگبو زیباست، زیرا به اجتماع، سخت‌کوشی، خانواده و جمع اهمیت می‌دهد. زبان و ضرب‌المثل‌های جذابی دارد و خردی عظیم در خود جای داده است، ولی همین فرهنگ به زنان می‌آموزد که به‌خاطر زن بودن‌شان محدود باشند و این بخش نامناسب و زشت این فرهنگ است. فرهنگ ایگبو همچنین تمرکز کمی بر مادی‌گرایی دارد و این در حالی است که پول نقش مهمی دارد و برای آدمی اتکابه‌نفس به همراه می‌آورد. البته این را نیز باید به او بیاموزی که به انسان‌ها بر اساس اندازه کیف پول و حساب‌بانکی‌شان احترام نگذارد.

آگاهانه تلاش کن تا زیبایی بی‌نظیر و جذابیت ناب زنان آفریقایی و سیاه‌پوست را بشناسد. چرا؟ زیرا هرچه بزرگ‌تر می‌شود، هر جای جهان که باشد به دلیل اهرم‌های قدرت در این دنیای سیاست‌زده، همواره تصاویری از زیبایی، توانایی و دستاوردهای سفیدپوستان خواهد دید. او در برنامه‌های تلویزیونی، در فرهنگ عامه، در کتاب‌هایی که می‌خواند نه‌تنها تصاویر مثبتی از سفیدپوستان می‌بیند، بلکه با تصاویری منفی از سیاهان آفریقایی روبه‌رو خواهد شد.

به او یاد بده که به تاریخ آفریقا و فرهنگ تمام آوارگان سیاه‌پوست افتخار کند. قهرمانان سیاه‌پوست، مردان و زنان سیاه تاریخ را پیدا کن. آن‌ها وجود داشته‌اند و خواهند داشت. گاهی مجبور خواهی شد در برابر آموزه‌های مدرسه بایستی، زیرا برنامه آموزشی مدارس نیجریه به هیچ وجه به کودکان یاد نمی‌دهد که به تاریخ خود ببالند. مطمئن باش معلم‌های دخترت ترجیح می‌دهند به او ریاضیات، علوم، هنر و موسیقی بیاموزند، پس تو مجبور خواهی شد خودت آموزگارش باشی.

به او تفاوت برابری و نابرابری و اهمیت محترم شمردن تمام افرادی را که نیت بدی ندارند، بیاموز. به او یاد بده که خدمتکار خانه نیز انسانی مثل خود اوست. به او بیاموز که همیشه با راننده سلام و احوال‌پرسی کند. این آداب اجتماعی را به هویت او پیوند بزن. برای مثال به او بگو: «وقتی تو کودک بودی، به تمام افرادی که بزرگ‌تر از تو بودند، سلام می‌کردی و برایت فرقی نداشت که به چه کاری مشغول هستند.»

برای او یک نام مستعار ایگبویی انتخاب کن. وقتی من بچه بودم، خاله گلادی مرا «آدا اوبودا»^{۱۷} صدا می‌زد. من همیشه عاشق این اسم بودم. این اسم به معنای «دختر سرزمین مبارزان» بود و من از شنیدن آن به خود می‌بالیدم.

پیشنهاد دهم

«آگاهانه نسبت به جسم و سلامت فیزیکی او حساس باش.»

او را تشویق کن که فعالیت ورزشی داشته باشد. به او یاد بده که از نظر جسمانی فعال باشد. با او قدم بزن، شنا کن، بدو، تنیس بازی کن، فوتبال یا هر ورزش دیگری را امتحان کن. این مسئله نه فقط برای سلامتی مهم است، بلکه به او کمک می کند تا با هرگونه تصویر منفی از بدن زن که جامعه به خورد زن ها می دهد، راحت تر بجنگد، زیرا این تصاویر منفی در او حس ناامنی ایجاد خواهند کرد. بگذار دخترت بفهمد که فعال بودن چقدر ارزشمند است. مطالعات نشان داده اند که دختران معمولاً با رسیدن به سن بلوغ، ورزش را رها می کنند. خود من وقتی سینه هایم برجسته شد، دست از فوتبال کشیدم، زیرا به تنها چیزی که فکر می کردم، مخفی کردن آن ها هنگام دویدن و تکل زدن بود.

اگر دخترت از آرایش خوشش آمد، به او اجازه بده خودش را بیاراید. اگر مد را دوست داشت، به او اجازه بده لباس های مد روز بپوشد، اما اگر هیچ یک از این دو را دوست نداشت، چیزی به او تحمیل نکن. تصور نکن که پرورش عقاید فمینیستی در او به معنای پس زدن زنانگی هایش است. فمینیسم هیچ منافاتی با زنانگی ندارد، اما تعصب های زن گریزانه چنین منافاتی را تزریق می کنند. متأسفانه زنان آموخته اند نسبت به کارهایی که از قدیم مخصوص زنان بوده است، شرمندة شوند. حرفه هایی مثل آرایشگری و مد نیز از همان دسته اند، اما جامعه ما هرگز انتظار ندارد مردان نسبت به حرفه های سنتی مردانه، مثل برخی ورزش های تخصصی

شرمنده باشند. به همین نسبت، لباس پوشیدن مردان هرگز مانند لباس پوشیدن زن‌ها مورد قضاوت قرار نمی‌گیرد. یک مرد خوش‌لباس هرگز نگران این نیست که دیگران در مورد هوش، توانایی‌ها یا جدیت او چیزی بگویند، ولی یک زن همیشه باید مراقب رژلب صورتی یا لباس‌هایی که به تن کرده است، باشد تا مبادا کسی او را سبک‌سر بخواند.

هرگز ظاهر دخترت را به اخلاق ربط نده. به جای آنکه انتخاب لباس را به اخلاق و منش او ربط بدهی، به سلیقه و جذابیت او مرتبط بدان. اگر در مورد لباسی که او انتخاب کرده است به توافق نرسیدید، هرگز مانند مادرت رفتار نکن و به او نگو که وقتی این لباس را بپوشی شبیه زنان بدکاره می‌شوی. کافی است بگویی این لباس، مانند آن یکی، تو را زیبا نمی‌کند. این لباس خیلی به تو نمی‌آید، یا به‌سادگی، این لباس از نظر من زیبا نیست، اما هرگز نگو پوشیدن این لباس غیراخلاقی است.

لطفأً آراسته‌کردن موهایش را با درد کشیدن همراه نکن. هرگاه به یاد کودکی‌ام می‌افتم، اشک‌هایی را که در پس‌شانه‌زدن موهایم از چشمانم جاری می‌شد، به یاد می‌آورم. هرگز فراموش نمی‌کنم چطور یک بسته اسمارتیز را به‌عنوان جایزه ساکت نشستن جلوی چشمانم قرار می‌دادند. واقعاً برای چه؟ فرض کن چند تا شنبه در دوران کودکی و نوجوانی صرف این شد که موهای ما شانه و آراسته شود! چه شنبه‌هایی که می‌توانستیم چیزهای زیادی یاد بگیریم! یادت هست روزهای شنبه، وقتی ما ساعت‌ها روی صندلی خشکمان می‌زد، پسرها چه می‌کردند؟

پس کافی است در مورد موهایش به او یاد بدهی که پاکیزه باشد. نمی‌دانم چرا مادر و پدرهای آفریقایی تمیزی مو را با چسباندن

موهای فرفری به کف سر کودکان و پوست کله‌شان را کنند، اشتباه می‌گیرند، طوری که حاصل آن سردرد دخترانشان است.

یک جایی باید دست از این کارهایمان برداریم. بارها دختران مدرسه‌ای نیجریه‌ای را دیده‌ام که به‌خاطر آراسته نبودن موهایشان مورد آزار قرار گرفته‌اند و دلیلش فقط این بوده که خداوند به آن‌ها موهای ففری داده است. لزومی ندارد موهای دخترت را محکم به کف سرش بچسبانی. آن‌ها را برایش بباف و بگذار اطراف سر و گردنش آویزان باشند و هرگز از شانه‌های دندان‌ریزی که هیچ هماهنگی‌ای با جنس موهای کلفت و زمخت ما آفریقایی‌ها ندارند، استفاده نکن.

پاکیزگی را بر اساس دیدگاه خود معنا کن. به مدرسه‌اش برو و اگر لازم شد با مدیرش صحبت کن، حتی اقدام یک مادر برای ایجاد تغییرات بزرگ کافی است.

از آنجایی که کودکان کنجکاو و باهوش‌اند، دخترت به‌زودی خواهد فهمید که دنیا برای چه نوع زیبایی‌ای، اهمیت بیشتری قائل است. او به مجله‌ها، فیلم‌ها و تلویزیون نگاه خواهد کرد و خواهد دید که سفید بودن به معنای ارزشمند بودن است. او خواهد دید که موهای صاف و لخت یا دست‌کم مجعد زیباتر است. موهایی که روی شانه‌ها می‌ریزند، از موهایی که مثل فنر، پس کله سیخ شده‌اند، بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرند. چه خوشایندش باشد چه نباشد با این ارزش‌ها روبه‌رو خواهد شد، پس مطمئن شو که تمام گزینه‌ها را برای دیدن در اختیارش می‌گذاری. به او بفهمان که زنان سفید لاغراندام زیبا هستند و زنان غیرسفید و غیرلاغر نیز زیبا هستند. بگذار بداند که افراد و فرهنگ‌های زیادی هستند که تعریف متفاوتی از زیبایی دارند و فقط خانم‌های لاغر را زیبا

نمی‌دانند. تو بهتر از هر شخصی، کودک خود را می‌شناسی، پس بهتر از همه می‌دانی که چطور زیبایی‌های خاص او را تأیید کنی و چطور اجازه ندهی که با نارضایتی جلوی آینه خودش را نگاه کند.

دخترت را با گروهی از خاله‌خانم‌ها احاطه کن؛ زنانی که شخصیتشان را می‌پسندی. در مورد ویژگی‌های مثبت آن‌ها با دخترت حرف بزن. کودکان از الگوهای زنده، می‌آموزند و تقلید می‌کنند. به دخترت بگو در هر یک از آن‌ها چه ویژگی‌هایی هست که تو آن را می‌پسندی؛ برای مثال، من فلورانس کندی^{۱۸}، بانوی فمینیست آفریقایی - آمریکایی را بسیار دوست دارم. برخی زنان آفریقایی که اگر جای تو بودم، به دخترم معرفی می‌کردم؛ افرادی مانند آما آتا آیدو^{۱۹}، دورا آکونیولی^{۲۰}، موتونی لیکومانی^{۲۱}، انگوزی اوکونجا ایولا^{۲۲}، تایوو آجای لیست^{۲۳}. این افراد به واسطه کارهایی که انجام داده‌اند و کارهایی که از انجام آن سر باز زده‌اند، مبدأ و خاستگاه الهام‌های فمینیستی هستند. حتی مادر بزرگ خودت را هم که زبانی صریح داشت و زنی قوی و دوست‌داشتنی بود، به او معرفی کن.

و نیز یادت باشد که برای دخترت، خان‌عموهایی خوب نیز انتخاب کنی. این کار خیلی سخت‌تر است، زیرا نمونه یک مرد، همان مردی است که در آخرین مهمانی تولد دخترت با صدای بلند گفت: «من با هر زنی که ازدواج کنم به او اجازه نمی‌دهم به من بگوید چه کار کنم!» هنوز نمی‌توانم باور کنم چنین مرد خودرأیی با زنی ازدواج کند و او را خوشبخت کند؛ پس لطفاً سعی کن دخترت را با عموهایی مهربان و آرام آشنا کنی؛ مردانی مثل برادرت، اوگامبا^{۲۴}؛ مردانی مثل دوست‌مان، چیناکوزو^{۲۵}. حقیقت این است که دخترت در زندگی خویش با مردان زیادی آشنا خواهد شد، پس بهتر است با گزینه‌های مختلف آشنایی داشته باشد. اگر عمویی را

بشناسد که خوب آشپزی کند و فرقی بین زن و مرد قائل نباشد، آن وقت می تواند به حماقت کسی که می گوید: «آشپزی کاری زنانه است»، بخندد.

شهر کتاب (nbookcity.com)

پیشنهاد یازدهم

«به او یاد بده که استفاده گزینشی از بیولوژی و ویژگی‌های زیستی را به عنوان دلایل هنجارهای اجتماعی، زیر سؤال ببرد.»
زنی را از قوم یوروبا^{۲۶} می‌شناسم که با مردی از قوم ایگبو ازدواج کرده است و کودک اولش را باردار است و به نامی برای فرزندش می‌اندیشد؛ آنجا تمام نام‌ها ایگبویی هستند.

سؤال اینجا است: حالا که فرزندش فامیل ایگبویی پدرش را دارد، آیا منصفانه نیست که دست کم نامش یوروبایی باشد؟ از او همین سؤال را پرسیدم و او جواب داد: «کودک من ابتدا به پدرش تعلق دارد. همیشه همین طور بوده است.»

ما اغلب از بیولوژی برای توجیه امتیازات مردان استفاده می‌کنیم و این مهم‌ترین دلیل برتری جنسی مردان است. درست است که مردان از نظر جسمی قوی‌تر از زنان هستند، ولی اگر ما بر بیولوژی به عنوان ریشه عرف‌های اجتماعی تأکید کنیم، این سؤال پیش می‌آید که آیا مادران که فرزندان را به دنیا می‌آورند، چنین حقی ندارند!

در میان زنان قوم ایگبو این امر آن قدر جا افتاده است که فکر می‌کنند کودک همیشه برای پدر است. زنی را می‌شناسم که ازدواج بدی را پشت سر گذاشته است و اجازه ندارد بچه‌هایش را بگیرد یا حتی ببیند، زیرا بچه‌ها به همسرش تعلق دارند، پس به دخترت بیاموز که ویژگی‌های زیست‌شناختی زنان و مردان موضوعی جالب و جذاب است، ولی هرگز نباید آن را به عنوان توجیهی برای هنجارهای اجتماعی بپذیرد. از آنجایی که هنجارهای اجتماعی را ما انسان‌ها خلق کرده‌ایم، پس هیچ عرفی وجود ندارد که قابل تغییر

نباشد.

شهر کتاب (nbookcity.com)

پیشنهاد دوازدهم

با او از رابطه جنسی حرف بزن. شاید کمی سخت باشد، اما ضرورت دارد.

سمیناری را که در کلاس سوم راهنمایی برای ما گذاشتند، به یاد داری؟ قرار بود در مورد رابطه جنسی چیزهایی به ما بیاموزند، اما بیشترین چیزی که به ما گفتند تهدیدهایی از جانب پسران بود که در نهایت با بارداری و بی‌آبرویی ما دخترها به پایان می‌رسید. یاد می‌آید که آن سالن و آن همایش پر از شرمندگی بود؛ یک حس خجالت ناخوشایند. شاید اگر در این همایش کمی به ما درباره بدن خویش و تغییرات دوران بلوغ آگاهی می‌دادند، یاد می‌گرفتیم که چطور از حریم خصوصی خویش مراقبت کنیم. پس کاری کن که دخترت به جای احساس ترس، حس خودارزشمندی و آگاهی داشته باشد.

لطفاً به او نگو که رابطه جنسی فقط ابزاری برای تولیدمثل است. به او بگو که رابطه جنسی اگر همراه با عشق و تعهد باشد، امری خوشایند و پسندیده است پس باید قبل از اقدام به آن پیامدهای عاطفی آن را بپذیرد. به او یاد بده که بدنش فقط و فقط به خودش تعلق دارد، پس لزومی ندارد که اگر تحت فشار روحی قرار گرفت یا اگر خودش دوست نداشت، اجازه دهد کسی بدنش را لمس کند. به او یاد بده که «نه» گفتن، زمانی که حس می‌کند باید «نه» بگوید، نشانه ضعف نیست، بلکه نشانه قدرت و افتخار است.

به او بگو بهتر است تا قبل از بزرگ شدن و فهمیدن تعهداتش وارد هیچ رابطه صمیمانه‌ای نشود.

این کافی نیست که به او بگویی دختری می‌خواهی که همه چیز را به تو بگوید؛ باید خودت کودکانه صحبت کردن را بیاموزی.

منظورم این است که باید با او هم کلام شوی و به زبان او حرف بزنی. باید ببینی به عنوان کودک برای صحبت در مورد اندام‌های جنسی خود ترجیح می‌دهد از چه کلمه‌ای استفاده کند.

به یاد دارم وقتی کودک بودم از کلماتی مبهم برای صحبت در مورد اندام جنسی استفاده می‌کردند و من به عنوان یک دختر بچه نمی‌دانستم چطور باید در این مورد حرف بزنم.

بیشتر پزشکان می‌گویند بهتر است اندام جنسی را با همان اسامی بیولوژیکی خود برای کودکان تعریف کنید، البته این مسئله‌ای است که تو باید در موردش تصمیم بگیری، اما روان‌شناسان تأکید دارند به جای این اسامی، از کلمه اندام خصوصی استفاده کرد.

برای آنکه بتوانی راحت و صمیمی با دختر خود در مورد خصوصیات جنسی او صحبت کنی، ابتدا باید خودت را از محدودیت‌های فکری برهانی و می‌دانم که این کار دشوار است.

هرگز جنسیت را با شرمندگی پیوند نده. آن قدر بر بکارت تأکید نکن که اگر دخترت مورد سوءاستفاده قرار گرفت، آن را از تو پنهان کند. به او یاد بده که داشتن بیولوژی زنانه، شرمندگی ندارد. به او پیامور که بلوغ و قاعدگی مرحله‌ای طبیعی در رشد است و خجالت ندارد. برایش روشن کن که اگر قاعدگی نبود، هیچ نژادی از انسان روی زمین حضور نداشت. به او بگو شاید از نظر برخی خون قاعدگی نجس باشد اما همین مرحله طبیعی است که از یک زن، مادر می‌سازد و مادر مقدس‌ترین واژه دنیاست. برایش بگو

که اگر این دوران نبود، هیچ انسانی در این دنیا نفس نمی کشید.

شهر کتاب (nbookcity.com)

پیشنهاد سیزدهم

«عشق از راه خواهد رسید، پس راحت باش.»

حواست باشد که وقتی عشق در خانه‌اش را زد، آگاه شوی، و تنها راه برای این کار این است که به او زبانی یاد دهی که نه تنها در مورد رابطه جنسی، بلکه در مورد عشق نیز با تو هم کلام شود. نمی‌خواهم شعار دهم که با او رفیق باش، بلکه می‌خواهم بگویم مادری باش که در مورد همه چیز با او صحبت می‌کنی.

به او یاد بده که عشق فقط دادنی نیست، بلکه گرفتنی است. این موضوع خیلی مهم است، زیرا ما مادرها از همان روز اول به دخترانمان سرنخ‌هایی می‌دهیم که به آن‌ها یاد می‌دهد بخش بزرگی از عشق این است که خودشان را فدا کنند، اما به پسرها چنین چیزی را نمی‌آموزیم. به او یاد بده که همان قدر که باید عاطفه و عشق بدهد، باید عشق و عاطفه نیز بگیرد.

فکر می‌کنم عشق مهم‌ترین چیز در زندگی است. تعریفش هرچه باشد و هر شکلی که داشته باشد، از نظر من عشق یعنی دیگران به تو ارزش می‌دهند و تو نیز به آن‌ها ارزش می‌دهی، اما چرا باید طوری فرزندانمان را پرورش دهیم که فقط نیمی از آن‌ها، یعنی دختران، به عشق اهمیت دهند؟ به تازگی در اتاقی پر از زنان جوان بودم و متوجه شدم تمام صحبت‌های آن‌ها در مورد مردان است: فلان مرد خیانت کرد. فلان مرد دروغ گفت. فلان مرد به من وعده ازدواج داد، اما بعد غیبش زد. شوهرم این کار را کرد و آن کار را کرد، و بعد به این فکر کردم که هرگز برعکس این را ندیده‌ام. به ندرت پیش می‌آید که صحبت‌های خودمانی اتاقی پر از مرد به زن‌ها

ختم شود و اگر این طور هم باشد، قطعاً عزاداری و مرثیه خوانی به خاطر رفتار زنان نیست.

فکر می‌کنم دلیل این واقعیت باز هم به شرطی شدن‌های کودکی بازمی‌گردد. به تازگی در مراسم غسل تعمید نوزادی بودم. از مهمان‌ها خواسته شد که آرزوهای خودشان را برای نوزاد دختر بنویسند. یکی از مهمان‌ها نوشت: «برایت شوهری خوب آرزو می‌کنم.» نیت خیری است، اما من با این آرزو مشکل دارم. با این آرزو به یک نوزاد سه ماهه می‌گوییم که باید در اشتیاق پیدا کردن شوهری مناسب باشد. آیا اگر نوزاد پسر بود، هرگز آرزو می‌کردیم که زن خوبی پیدا کند؟

و شاید بدتر از همه، زمانی است که زن‌ها از مردانی شکایت می‌کنند که به آن‌ها قول ازدواج داده و بعد غیبشان زده است. واقعاً عجیب نیست که در بیشتر جوامع دنیای امروز، زنان نمی‌توانند خواستگاری کنند؟ ازدواج گامی بزرگ در زندگی هر زنی است، اما او نمی‌تواند مسئولیت آن را بر عهده گیرد. بسیاری از زنان برای مدت طولانی به امید ازدواج در یک رابطه می‌مانند، اما باید صبر کنند تا مرد از آن‌ها خواستگاری کند و این انتظار گاه آگاهانه و گاه ناآگاهانه، اقدامی به منظور ارزشمندی تلقی می‌شود. اگر اولین ابزار فمینیسمی این کتاب را بپذیری، دیگر انتظار کشیدن برای آنکه مردی از دخترت خواستگاری کند، مفهومی ندارد؛ زیرا ازدواج تغییری مهم در زندگی دخترت است و دخترت نیز به اندازه همسرش حق انتخاب دارد.

یکی از طرفداران فمینیسم مشروط یک بار به من گفت: «اینکه جامعه توقع دارد مرد از زن خواستگاری کند، نشانه قدرت زن است، زیرا تنها کسی که باید بله بگوید تا ازدواجی صورت گیرد، اوست.» اجازه بده نظرم را راحت بگویم. از دیدگاه من قدرت دست کسی

است که درخواستش را مطرح می‌کند. با تمام وجود برای دخترت دنیایی آرزو می‌کنم که در آن زنان و مردان هر دو امکان درخواست کردن داشته باشند؛ دنیایی که در آن ارتباط بین زن و مرد سرشار از آرامش و شادی باشد.

در اینجا می‌خواهم مطلبی در مورد پول بگویم. به دخترت یاد بده هرگز جملات مسخره‌ای مثل این جمله را که «پول من، مال من است و پول او مال هر دو ماست»، به زبان نیاورد. این جملات غیرمنطقی و خطرناک‌اند. داشتن چنین نگرشی به این معناست که ایده‌های آسیب‌زننده دیگری نیز در راه‌اند. به او یاد بده که در صورت نیاز، در تأمین معاش به همسرش کمک کند. در یک رابطه سالم، هر دو نفر اگر توان تأمین معاش داشته باشند، باید همکاری کنند.

پیشنهاد چهاردهم

«وقتی می‌خواهی به او در مورد ظلم و ستم بیاموزی، دقت کن که مظلومیت و قداست را از هم جدا کنی.» قداست پیش‌نیاز کرامت نیست. انسان‌هایی که نامهربان و ناراست هستند نیز انسان‌اند و هنوز شایسته کرامت؛ برای مثال حقوق مالکیت برای زنان روستایی نیجری یک مسئله فمینیستی مهم است و زنان برای آنکه از این حقوق برخوردار شوند، نیازی به خوب بودن یا قدیس بودن ندارند. گاهی اوقات در مباحث پیرامون جنسیت، این فرضیه مطرح می‌شود که زنان باید از نظر اخلاقی از مردان بهتر باشند. باید بگویم که چنین چیزی نیست. زنان نیز مانند مردان انسان‌اند. خوب بودن زنانه به اندازه بد بودن زنانه طبیعی است. در دنیا زنان زیادی هستند که زنان دیگر را دوست ندارند. تنفر از زن در میان خود زنان وجود دارد و نادیده گرفتن یا حرف‌زدن در مورد آن، موجب ایجاد فرصت‌هایی برای ضدفمینیسم‌ها می‌شود تا فمینیسم را زیر سؤال ببرند. اینکه زنی ادعا کند فمینیست نیست، لزوماً فمینیسم را زیر سؤال نمی‌برد و فقط به ما نشان می‌دهد که همان‌طور که تمام مردان ضدزن نیستند، تمام زنان نیز می‌توانند فمینیسم نباشند.

پیشنهاد پانزدهم

«از تفاوت‌ها برایش بگو.» تفاوت‌ها را امری عادی برایش جلوه بده. به او یاد بده که هرگز ارزش را با تفاوت پیوند ندهد. به او یاد بده که ما همه انسان هستیم و قرار نیست مثل هم باشیم؛ زیرا تفاوت، حقیقت دنیای ماست و با آموزش تفاوت‌ها، به او ابزار لازم برای لذت از زندگی در دنیایی متنوع و گوناگون را بده.

او باید بداند و بفهمد که انسان‌ها مسیرهای متفاوتی را برمی‌گزینند و تا زمانی که این مسیرها به کسی صدمه نمی‌زنند، باید به آن‌ها احترام گذاشت. به او یاد بده که ما نمی‌توانیم و اصلاً قرار نیست همه چیز را در مورد زندگی بدانیم. هم مذهب و هم علم، فضاهای ناشناخته‌ای دارند که ما هنوز آن‌ها را نیافته‌ایم، اما همین دانسته‌ها برای آرام بودن کافی است.

به او یاد بده که هرگز تجربه‌ها و معیارهای خود را جهانی نکند. به او بیاموز که معیارها و استانداردهایش فقط مختص خودش هستند و به فرد دیگری تعلق ندارند. این تنها شکل فروتنی است: درک این حقیقت که تفاوت امری طبیعی است.

به او یاد بده که برخی افراد به مسجد می‌روند و برخی به کلیسا و دیگران برای پرستش خداوند به مکان‌هایی دیگر و البته خیلی‌ها هستند که خدا را نمی‌پرستند و این روش زندگی آن‌هاست.

به او بگو: «شاید تو روغن هسته خرما دوست داشته باشی، اما دیگران دوست نداشته باشند.»

او خواهد پرسید: «چرا؟»

به او بگو: «دلیلش مهم نیست. مهم این است که هر کس روش خودش را دارد.»

به یاد داشته باش که نمی‌گویم او را دختری بدون قوه قضاوت بار آوری. این روزها عبارت «عدم قضاوت اخلاقی» خیلی متداول شده است. مفهوم کلی پشت این عبارت می‌گوید که من هیچ ایده‌ای نسبت به هیچ چیز ندارم یا ترجیح می‌دهم عقایدم را برای خودم نگه دارم، برعکس دلم می‌خواهد دختری پر از عقیده و ابتکار باشد و عقاید او از جایگاهی انسانی، آگاه و بصیر نشأت بگیرد.

امید که همیشه سالم و شاداب باشد. امید که زندگی او همان چیزی باشد که می‌خواهد و شایسته آن است.

آیا از خواندن این کتاب سردرد گرفتی؟ تا تو باشی دیگر از من نپرسی چطور می‌توانی دختری را یک فمینیست بار بیاوری!

یادداشت‌ها

[←۱]

Ijeawele .

[←۲]

Adaora Chizalum .

[←۳]

Sanders Marlene .

[←۴]

Igbo .

[←۵]

Chudi .

[←۶]

Nwabu .

[\[←٧\]](#)

May Theresa .

[\[←٨\]](#)

May Philip .

[\[←٩\]](#)

Ikenga .

[\[←١٠\]](#)

Angela .

[\[←١١\]](#)

Clinton Hillary .

[\[←١٢\]](#)

Clinton Bill .

[\[←١٣\]](#)

۴. Mrs. در زبان انگلیسی به دختر، پس از ازدواج Mrs. گفته می‌شود و در اینجا نویسنده تأکید دارد که نباید برای خطاب قرار دادن دختر مجرد و زن متأهل از واژه‌های مختلفی استفاده کرد، زیرا هر دو از ارزشی واحد برخوردارند. (م.)

[←۱۴]

Eze Ijeawe .

[←۱۵]

Udegbumam Ijeawe .

[←۱۶]

Chioma .

[←۱۷]

Ezi-Abba .

[←۱۸]

Kennedy Florynce .

[←۱۹]

Aidoo Ata Ama .

[←٢٠]

Akunyili Dora .

[←٢١]

Likimani Muthoni .

[←٢٢]

Okonjo-Iweala Ngozi .

[←٢٣]

Ajai-Lycett Taiwo .

[←٢٤]

Ugomba .

[←٢٥]

Chinakueze .

شهر کتاب (nbookcity.com)